

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز متعرض قسمتی از کلام مرحوم نائینی شدیم در تقریب این که شکی که در باب استصحاب در لسان دلیل اخذ شده این شک اعم از ظن غیر معتبر است، خصوص تساوی طرفین نیست، به اصطلاح آقایان این کلمه تساوی طرفین یک اصطلاح متاخر در شک است، از زمان ورود منطق یا اصطلاحات فلسفی به علوم دینی این پیدا شد. من سابقا هم توضیح دادم الان مثلا زمان مرحوم شیخ در قرن پنجم فلسفه و منطق بود اما در حوزه های دینی متعارف نبود، آن اصطلاحاتی را که در این حوزه ها در مسائل اصولی حتی فقه گاهی دیده می شود بیشتر اصطلاحات کلامی است، اصطلاحات فلسفه منطق است. در جایی من دیدم که در زمان غزالی که ایشان اولین کسی بود که منطق را وارد حوزه های علمیه کرد که دیگه رسما، الان که در حوزه های ما خوانده می شود، جز علوم حوزوی شده. مبدع این کار را شنیدم غزالی است، ایشان اولین کسی است که وارد کرده و خب آقایان هم در این جهت حتی بزرگان ما مثل مرحوم علامه هم قسمت منطق دارند، مرحوم آقای محقق حلی هم یک شرح دارد، شاید ۴۸ - ۴۷ سال پیش دیدم،

پرسش: علامه حلی؟

آیت الله مددی: نه محقق، علامه که بحث منطقش چاپ شده. چاپ جدید نمی دانم، همان چاپ قدیم سنگی که شده. یک قسمت منطق تجریدش که شرح چاپ قدیمش را دیدم، شاید چند جایش را هم خواندم اما از چاپ جدیدش خبر ندارم. دیگه خیلی وقت ها ما از چاپ های کتاب ها بی خبرم مگر تصادفی علم پیدا بکنم چون پیگیرش نیستم اما کتاب محقق را دیگه ندیدم، ایشان هم یک شرح شمسیه دارد، به نظرم شرح شمسیه بود اگر اشتباه نکردم، به هر حال در منطق که بود، چاپ مصر هم هست، به نظرم چاپ مصر در ذهنم است، دیگه بعد از آن ندیدم، همان نجف دیده بودم بعد دیگه ندیدم.

.....

علی ای حال کیف ما کان این اصطلاحات بعد ها وارد حوزه های ما شد و إلا در قبل نبود، این اصطلاحات کلاً وجود نداشت و عرض کردیم ممکن است اصلاً بگوییم ظن غیر معتبر اصولاً یعنی ظن خودش از افراد شک است به همان معنایی که دیروز عرض کردیم و اگر معتبر شد پایه و مایه ای پیدا کرد، اساسی پیدا کرد به اصطلاح بعضی از اصطلاحات این داخل در علم عرفی و داخل در اصول و اطمینان و این جور چیزها حساب می شود و اگر پایه ای، اساسی پیدا نکرد همان شک است. اساساً با شک فرقی ندارد که این را دیروز خواندیم.

فالظن الذی لم یقم دلیل علی اعتباره حکمه حکم الشک؛

بلکه عرض کردیم حتی موضوعاً شک است

لاشتراکهما فی عدم إحراز الواقع و عدم إیصالهما إلیه

عرض کردم مرحوم آقای نائینی محط نظرشان بیشتر در مسائل حجیت روی کشف است، وقتی کشف نبود فرق نمی کند می خواهد ظن غیر معتبر باشد یا شک باشد و عرض کردیم که احتمالاً کلمه شک همان نکته ای است که من دیروز عرض کردم. چیزهایی است که به بدن انسان، به لباس انسان می چسبد، فائده ای هم ندارد و بعد هم انسان آن ها را دور می ریزد، در مرحله ادراک هم همین طور است، ادراکاتی است که در ذهن انسان می آید، پایه مایه ای ندارد و بعد هم انسان آن ها را دور می ریزد.

پس ایشان از این راه وارد شدند، یک راهش هم این بود که اصولاً ظن غیر معتبر شک است که بحث لغویش هم نقل کردم و اضافه بر او هم نکته عرفی که همان منشا رجوع به لغت به همان است آن را هم ما عرض کردیم.

بعد ایشان می فرمایند:

و حیئنذ لا حاجة إلی دعوی کون رفع الید عن الیقین السابق بسبب الظن الذی لم یقم دلیل علی اعتباره

حالا ظن غیر معتبر هم کافی بود، این قدر بحر طویل نمی خواستند بدهند

یرجع إلی نقض الیقین بالشک

این از مصادیق نقض یقین به شک است. این کلام، کلام مرحوم شیخ انصاری است، دیگه ایشان با احترامی که بگویم مطلبش را قبول ندارم اما خب نمی خواستم بگویم فاسد فلان، با تعبیرات تندى بکار ببرند، می خواهند بگویند این مطلبی را مرحوم شیخ فرموده است اگر ظن غیر معتبر بود اگر شما رفع ید از یقین سابق کردید رفع ید از یقین سابق کردید رفع ید از یقین به سبب شک کردید چون شک در اعتبارش هست، یقین ندارید این معتبر است، چون شک در اعتبارش است پس رفع یقین به شک شد، نقض یقین به شک شد، این خلاصه دعواست، این دعوا کلام شیخ است قدس الله سره و خلاصه این است که اگر شما رفع ید کردید از یقینتان به خاطر ظنی که مشکوک الاعتبار است دلیل واضح ندارد شما نقض یقین به شک کردید و امام فرمود لا تنقض الیقین بالشک.

کون رفع الید عن الیقین السابق بسبب ظن الذی لم یقم، در مرحله، يرجع الى نقض الیقین بالشک فی اعتبار الظن لیندرج فی قوله لا تنقض الیقین بالشک. این خلاصه بحثی که مرحوم شیخ فرمودند و به قول ایشان دعوا و تصادفا آقای خوئی هم این را آوردند، در مصباح آقای خوئی هم آمده همین کلام نائینی در آن جا هم آمده است.

بعد مرحوم نائینی می فرمایند و لا مع أن فی هذه الدعوى مالا یخفی؛

این دعوا قابل قبول نیست، این بحث قابل قبول نیست

فان متعلق الشک

آن که می گوید لا تنقض الیقین بالشک یعنی شکی که در یقین هست، مراد ایشان این است. این جا شکی که شما دارید در حجیت این ظن است، دو تا شک است.

فان متعلق الشک هو حجية الظن و متعلق الظن هو الواقع

ظن خودش به واقع طریقت به واقع دارد لکن قاصر است، ضیق دارد مثل آدمی که چشمش ضعیف است می خواهد واقع را ببیند لکن درست تشخیص می دهد.

فلا یمكن ان یکون رفع الید عن الیقین عند الظن بالواقع نقضا للیقین بالشک

این دیگه این طور نیست که نقض یقین به شک بشود

بل هو نقض للیقین بالشک

نقض یقین به شک می شود

فحتاج الی اثبات کون الظن ملحقا بالشک حکما او موضوعا.

این هم باید اثبات بکنیم که این ظن، ال الظن این الف الظن عهد ذکر است یعنی ظن مشکوک الحجیه پ، ظنی که لم یقم دلیل علی اعتباره. ال ظن مطلق نیست. این ظن فحتاج الی اثبات کون الظن ملحقا، البته این جا اشتباه کردم، مراد از ظن، ظن به بقاست لکن ظنی که غیر معتبر است یعنی ظنی که مشکوک الحجة است نه ظن در حجیت. ظن در بقا لکن به دلیلی که مثلا استخاره کرد که آیا مثلا دیروز زنده بود امروز هم زنده است استخاره کرد بد آمد گفت نه امروز فوت کرده، با استخاره که نمی شود اثبات حیات کسی کرد. حالا فرض بکنید این جوری است و خیلی به استعاره خودش عقیده دارد مثلا.

فحتاج الی اثبات کون الظن ملحقا بالشک حکما او موضوعا.

حکما که نظر مرحوم نائینی بود و موضوعا هم که از صحاح نقل کردند، خود ما هم تمایل به این داشتیم که ملحق به اوست. لذا مرحوم نائینی می فرمایند با این وجهی که شما فرمودید تمام نمی شود، مطلب با این نکته ای که شما فرمودید این مطب با این ظنی که هست این تمام نمی شود و از این راه نمی شود اثبات کرد.

البته واضح است که مرحوم شیخ مرادشان در حقیقت این بوده آن کلمه ای که در حدیث آمده لا تنقض الیقین بالشک، شک در مقابلش یقین یا ظن معتبر است، شک این طور است دیگه، البته این هم یک راه دیگری است غیر از راهی است که مرحوم شیخ دارد. آن وقت مرحوم شیخ را باید این جور معنا بکنیم این که فحتاج که ایشان گفته شاید این مطلب در ذهن مرحوم شیخ بوده که اگر دلیلی برایش اقامه نشد این مثل همین اوهام، خیالات، با استخاره، با خواب. من خواب دیدم که ایشان فوت کرده یعنی با چیز های که

اعتبار عقلانی ندارد، اعتبار شرعی هم ندارد، نه دلیل شرعی برایش هست نه سیره عقلا بر اعتبارش هست، ظاهرا مراد شیخ رحمه الله این باشد.

به هر حال این وجه را هم مرحوم آقای نائینی اشکال می کنند، آقای خوئی هم همین اشکال را کردند، عین همین اشکال مرحوم نائینی را آقای وئی هم آوردند و قبول نکردند این وجهی را که مرحوم شیخ فرموده.

این راجع به بحثی که شد پس بنابراین تا این جا بحث هایی که بین اصحاب ما شد یا استظهار می کنند شک چون در مقابل یقین است هر چه یقین نباشد شک است ولو ظن باشد، ظن غیر معتبر، این یک راه است.

یک راه هم همین راهی که الان شیخ رفت که اگر شما به ظن عمل کردید این جا نقض یقین به شک است چون این ظن که یقینی الحجة نیست.

یک راه دیگر هم مرحوم نائینی که اصولا لا تنقض الیقین بالشک شامل شک هم می شود، یا حکما ملحق به ظن غیر معتبر است یا موضوعا، این مجموعه وجوهی بود که در این جا این ها ذکر کردند.

البته در این مسئله باید در نظر گرفت، اولاً چون آقای علمای شیعه چون مفروغ عنه گرفتند یعنی این آقایان متاخر ما که رجوع به روایات شده این ها همتشان را روی سر کلمه لا تنقض الیقین بالشک بردند، روی این کلمه که روی کلمه شک. خب طبعا عرض کردیم این مطلب که اصلا این روایت مبارکه در استصحاب بیاید اصلا در کلمات فقهیشان، در فروع فقهیشان هر جا که شک در بقاء کردند تعبیر کردند لا ینقض یقینه، عرض کردیم این نیست، این نیامده اما سه تا حدیث لا تنقض الیقین بالشک زراره در کتاب فقیه اصلا نیامده، از این سه تا حدیث دو تایش که همان یکیش فإِنَّكَ كُنْتَ عَلَىٰ یَقِینٍ مِنْ وَضْئِكَ که از همه اش مهم تر است، این هم در این دو تای اول و دوم در کتاب مرحوم کافی هم نیامده، سومی آمده که بیشتر توش شائبه تقیه هست تصادفاً. چون اهل سنت به استصحاب عدم رکعت مشکوک عمل می کنند، آن سومی هم که تصادفاً ایشان آورده شائبه تقیه در آن هست. این راجع به سابقه حدیث و عرض کردیم با شواهدی که ما داشتیم، حالا نمی دانیم، سرش هم نمی دانیم مخصوصاً آن حدیث اول که اعم احادیث باب

.....

است اصولاً مرحوم شیخ طوسی از کتاب معروف نسخه معروف قم هم نقل نمی کند چون نسخه معروف قم در اختیار این دو بزرگوار بوده نسخه های دیگر هم بوده، از آن هم نقل نمی کند لذا یک مقداری همچین عجیب و غریب به نظر می آید. بعد هم مرحوم شیخ که بحث استصحاب دارد یا مرحوم سید مرتضی این ها اصولاً بحث استصحاب را با این حدیث بررسی نکردند، بعد ها هم که در کلمات بعدی اصحاب ما آمده در فروع فقهی هم کلمه مثلاً یقین به حیات داشت لا ینقض یقینه، که اشاره به حدیث می شود. عرض کردیم آن هم نیامده. اگر آمده یکی دو مورد در سرائر آمده و اگر آمده بعد ها در مثل کتب علامه عملاً بالاستصحاب. تعبیر استصحاب کرده، تعبیر لا تنقض الیقین بالشک نکرده، عرض کردیم اولین باری که تقریباً در فقه شیعه که آن هم تاثیرگذار به یک معنایی بود، در رساله عقد طهماسبی مال پدر شیخ بهائی، شیخ حسین ابن عبدالصمد حارثی، ایشان یک رساله عقد طهماسبی دارد، ایشان اولین بار تقریباً، البته از زمان ایشان شهرتی پیدا کرد چون ایشان فقیه دربار بود زمان شاه طهماسب، چون اولین فقهای شیعه بودند که از لبنان به ایران آمدند، اصولاً دولت صفویه برای تشکیلات خودش ابتدائاً فقهای لبنانی به ایران آمدند و این ها به اصطلاح، زمان شاه طهماسب که ابتدائاً مرحوم محقق کرکی که ایشان هم لبنانی است، مرحوم شیخ حسین ابن، بعد ها هم شیخ علی منشار که ایشان هم لبنانی است، شیخ علی منشار دامادی به نام شیخ بهائی معروف دارد که ایشان هم لبنانی است، تمام این لبنانی ها و عاملی ها و جبل عاملی ها این چون در دستگاه سلطه سیاسی ایران بودند این شهرت این طوری پیدا کردند، با دنیای سیاست ربطی پیدا کرد و طبعاً اخباری ها هم چون استصحاب را قبول نداشتند آن ها هم چون بعد از مرحوم شیخ حسین ابن عبدالصمد است آن ها هم شروع به حمله کردن کردند و استصحاب را در شبهات حکمیه قبول نکردند، در موضوعیه قبول کردند. عرض کردیم بعد از اخباری ها در قرن تقریباً دوازدهم مرحوم آقای وحید بهبهانی که حتی رساله در استصحاب دارد ایشان این روایات را گنده کرد یعنی سه قرن است که در معارف حوزوی ما در بخش فقه و حدیث این حدیث مطرح شد مخصوصاً در اصول. و إلا اصلاً قبل از این نبود یعنی وضع شیعه را اجمالاً بدانید حالا غیر از اختلافی که سنی ها دارند، وضع شیعه اجمالاً این جوری بود یعنی این طور نبود که این حدیث جز مسلمات باشد، نه از اولش وضع روشنی دارد و نه میانه اش. بله بعد از وحید بهبهانی خیلی در حوزه ها جا باز کرد مخصوصاً بعد از شیخ چون

.....

شیخ نسبتاً مفصل رساله استصحابیه مرقوم فرمودند مخصوصاً بعد از ایشان، مخصوصاً در این بحث های تنبیهای، به قول عرض کردم مرحوم نائینی در تنبیه الملة می گوید تعجب می کنم علمایی که در مسائل اصول مثل استصحاب این قدر فروع دقیقه دارند در مسائل حکومتی چیزی نگفتند، ایشان تنبیه الملة را حکومتی نوشته، راست هم می گوید، خیلی فروع عجیب و غریب است، نه دقیق باشد، عجیب و غریبه است و راست هم هست لکن این بعد شده، تمام این ها مخصوصاً این تفریعات و بحث های سنگین بعد از شیخ است اصلاً، ابتدائاً از زمان وحید شروع شد چون اخباری ها خیلی مختصر نوشتند، گفتند روایات استصحاب مربوط به شبهات موضوعیه است، ربطی هم به حکم ندارد، به اصول هم بر نمی گردد. می شود جز قواعد فقهیه به قول بعضی. این خلاصه اش این است، خلاصه حرف آقایان اخباری ها.

لکن از زمان وحید چون بحث شد و بعد بحث های فراوانی پیش آمد، مرحوم شیخ هم آن را قبول کرد. فقط مرحوم شیخ در شک در مقتضی قبول فرمودند اما در شبهات حکمیه قبول دارند و این مبانی بعد از مرحوم شیخ خیلی بین اصحاب ما جا افتاد و مشهور شد و معروف شد و جایگاه خاص خودش را پیدا کرد که کراراً گفتیم

پس این بحثی که الان دو سه روزه از نائینی می خوانیم تمام روی این است که ما دلیلمان این باشد، لا تنقض الیقین بالشک باشد، و عرض کردیم در کلمات عامه اصولاً در میان عامه از وقتی که این بحث مطرح شد اصولاً روی آن مبنای قیاس این را درست کردند. خود عامه چون از پیغمبر دو روایت داشتند که یکی شک در حدث در اثنای نماز، یکی شک در رکعات، این دو تا روایت را داشتند، این ها آمدند گفتند بقیه موارد را هم قیاس می کنیم، البته به سیره عقلا و مردم، حتی بعضی ها به حیوانات، حیوانی که شب خانه است صبح می رود شب باز به خانه خودش بر می گردد، استصحاب بقای خانه و از این جور حرف ها را هم بهش اضافه کردند و بیشتر جنبه عرفی را گرفتند با ضمیمه قیاس، روشن شد؟ چون عامه و لذا از همان صدر اولی که مسئله مطرح شد محل خلافشان بود. حتی عرض کردم از مالک دیدم نقل شده، چون این نقل ها هم گاهی متفاوت است، گاهی آدم مراجعه می کند خلافتش هم نقل شده. من در نقلی از مالک دیدم همین روایت که اگر احدکم در اثنای صلوٰة شک کرد که حدیثی صادر شده اعتنا نکند و به نماز ادامه بدهد

ایشان همین را قبول می کند اما در اثنای نماز، در خارج نماز می گوید وضو بگیرد، در خارج نماز نه این که غیر حدث، اصلا خود حدیث که نص روایت است نص روایت را زده به باب نماز، چرا؟ چون می گوید لا صلوة إلا بطهور. پیغمبر فرمود، باید طهور احراز بشود، این شرط طهور باید احراز بشود. شما می گویید دو ساعت قبل، خیلی خب الان شک دارید، مادام که شک دارید نمی شود به آن، ببینید یعنی می خواهم به شما توضیح بدهم آن تلقی ای که در این چهارده قرن اسلام شده برایتان روشن بشود که اصلا این چه بوده و خیلی ها هم که بعدها آمدند استصحاب را از مصادیق ظن به بقا گرفتند. اصلا این بحث هایی که ما می کنیم مطرح نبوده، این در دنیای اسلام.

عده ای که مطلقا قبول نداشتند حتی در شبهات موضوعیه، حتی آن جایی که پیغمبر ظاهرا استصحاب فرمودند چون گفتند تعبد است در خود نماز، خارج نماز نه، باز هم جاری نمی شود. تا این مقدار می خواهم بگویم، تقید به استصحاب. عده ای هم دیگه رفتند تا احکام و شبهات حکمیه و نسخ و تمام شریعت را با این استصحاب، حالا مخصوصا عامه، کلا دو تا روایت دارند، یکی در نماز است مال حدث است و یکی هم شک در رکعات است، یک دفعه در استصحاب رفتند و یک عرض عریضی را با این دو تا روایت درست کردند، البته به ضمیمه به قول خودشان سیره عقلا و ارتکاز عقلانی لذا مثل مرحوم ملا محمد امین، ملا محمد امین استرآبادی خوب دقت نکنید، ایشان حالا البته بعضی جاها حمله می کند که این آقا گفته خواب دیدم، خودش هم تازه خواب زیاد دارد، دیدم یکی از نقاد ایشان نوشته این قدر که ایشان به خواب حمله می کند خودش هم دارد، راست هم هست، انصافا در فوائد مدنیه چند مورد که من دیدم با این که فوائد را کامل نخواندم، با کتاب مانوسم یعنی گاهی شده زیاد پیشم بوده لکن خواب هم دارد که خواب دیدم این طور. حالا غیر از خواب اما انصافا مرد پر اطلاعی است، حالا چون در مکه و مدینه بوده کتاب های آن ها را دیده انصافا حرف های سنی ها را دیده و مطلع است یعنی دیده اهل سنت به چه روزگاری افتادند، دو تا حدیثی که بعضی هایشان حتی در مورد خودش هم خارج از نماز یعنی تعبد قبول نکردند این ها یک دفعه رفتند یک دنیایی از اصول و فقه و همه چیز درست کردند با همین دو تا روایت، دقت می کنید؟ این بود که نظر ملا محمد، آن وقت آن روایات را که شیعه می خواست بیاید بگوید ما هم استصحاب می گوییم لا تنقض،

گفت روایات لا تنقض که در شبهات موضوعیه است ربطی به حکم ندارد. چرا در اصول می آورید؟ شما اثبات احکام را با لا تنقض نکنید، لا تنقض فقط در شبهات موضوعیه است.

و عرض هم کردیم بالفعل هم همین طور است یعنی انصافا در مجموعه روایاتی که ما با متن در این جا در تنقض خواندیم انصافا هیچ کدامش در شبهات حکمیه نیست، این روایتی که درش لا تنقض است، هیچ کدامش در شبهات حکمیه نیست. می ماند بعضی از مواردی که در شبهات حکمیه هست و روایت آمده که تصریح به استصحاب هم نشده مثلا زنی که از خون پاک شده و لکن غسل نکرده آیا حرام است یا نه؟ خب عده زیادی تمسک به استصحاب کردند، گفتند قبلا حرام بود الان هم حرام است. عده ای هم گفتند استصحاب جاری نمی شود اصالة البرائة، شک می کنیم آیا حرام است یا نه اصالة البرائة جاری می شود. ما در روایاتمان داریم مشهور روایات ما و فتوای ما این است که حلال است، اشکال ندارد.

ببینید اما امام تعبیر نکرده که استصحاب جاری نمی شود. یکی دو تا روایت هم داریم که حرام است. باز هم تعبیر نکرده که استصحاب جاری می شود لذا خوب دقت بکنید، این حرف ملا محمد امین انصافا لطیف و دقیق است، ایشان می گوید در آن مواردی که عملا جای استصحاب در شبهات حکمیه است در روایات ما وارد شده، بعضی جاها حکم امام طبق حالت سابقه است، بعضی جاها طبق حالت سابقه نیست. این را هم من اضافه کنم، در هیچ کدامش هم لفظ استصحاب نیست، در هیچ کدامش هم لفظ لا تنقض الیقین بالمشک نیست، آن چه که در شبهات حکمیه داریم که الان محل کلام است در فقه اسلامی و عده ای به استصحاب تمسک می کنند ما این ها را بعضی هایش را فروعش را داریم، همین مسئله زنی که پاک شده و غسل نکرده این فروعش را داریم. چند تا روایت هم داریم که اشکال ندارد، نه یک روایت، بیش از یک روایت، صحیحه هم هست. یک روایت هم داریم، البته در وسائل یکمی جابجا کرده که منشاء اشکال ما بود، من سابقا گفتم روایت نداریم، نه داریم، یک جور دیگه آورده که یکم به هم ریخته. چند تا روایت یکی روایتش شاید معتبر باشد بقیه اش حالا یکی بود که نه حرام است، هنوز حرام است.

خوب دقت بکنید پس یکی از روایاتش در همین مسئله واحده طبق استصحاب است، یکیش طبق اصالة البرائة است به لحاظ اصولی. در هیچ کدامشان به این اصل اصولی اشاره نشده، این را خوب دقت بکنید. نه آن جا که طبق استصحاب است امام بگوید استصحاب بکن و نه آن جا که اصالة البرائة است امام بگوید شک کردید مثلاً برائت است یعنی مشکلی که ما داریم این را محمد امین استرآبادی هم دارد و تعجب می کنم چون آقایان به نظر من نخواندند، از بس با ایشان بد بودند کتاب های ایشان را نخواندند، انصافاً این مطلب ایشان لطیف است یعنی ما الان چهارده پانزده تا روایت مرحوم شیخ انصاری، حالا سیزده، چهارده پانزده، حالا با اختلاف عددش در بحث استصحاب آورده تمام این ها بلا استثنا در شبهات موضوعیه اند، این هایی که شیخ آورده است. شیخ هم اشاره نمی کند که ما در شبهات حکمیه هم داریم لکن داریم به این معنا که مطابق با استصحاب است، یا مطابق با استصحاب نیست یعنی یا استصحاب توش اعمال شده یا نشده اما تعبیر استصحاب نیست، تعبیر لا تنقض الیقین بالشک نیست، کنت علی یقین نیست اما آمده. بدون اشاره به استصحاب، آمدنش آمده است.

پس بنابراین خوب دقت بکنید اولاً خوب بود مرحوم نائینی یعنی آقایانی که هستند این مسئله را در آن دنیای وسیع اسلام بررسی بکنیم، در آن دنیای وسیعی که این مسئله در آن بحث شده، بررسی شده، ۱۴۰۰ سال است، الان از صحابه در این لحظه به نظرم نمی آید، غیر از این روایتی که ما از امیرالمومنین ما داریم که من کان علی یقین فاصابه الشک فلمیض علی یقینه فإن الیقین لا یدفع بالشک كما فی الخصال، فإن الیقین لا ینقض بالشک كما فی تحف العقول، غیر از این از صحابه فعلاً یاد نمی آید. تابعین هم الان همچین خیلی دقیق دقیق در ذهنم نیست.

ابوحنیفه خیلی عجیب است، از عجائب روزگار است، ابوحنیفه عمل به قیاس می کند، چیزهای پرت و پلای عجیبی دارد اما استصحاب در احکام را قبول ندارد به خلاف شافعی، با این که شافعی در قیاس خیلی معتدل تر است، حالا مثل احمد ابن حنبل که خیلی ضعیف است، شاید هم دنبال خبر و اثر و این هاست. در این ها اشدشان در باب قیاس همین ابوحنیفه است. شافعی خیلی معتدل

است، نه آن قدر به قیاس عمل می کند و اشدشان در نفی قیاس هم ظاهری ها هستند مثل ابن حزم، به هیچ وجه زیر بار قیاس نمی روند، این اشد آن ور. اشد این ور و بینهما متوسطان، افرادی که بین این دو تا در این دو خط متوسطند.

عجیب است ابوحنیفه، ابوحنیفه به نظرم جز تابعین هم شمرده شده، یکی از صحابه را به نظرم دیده، به نظرم جز تابعین حسابش می کنند. علی ای حال از قرن فقها و اواخر قرن اول دیگه این بحث مطرح شد، ابوحنیفه می گفت استصحاب حجت نیست، بعد از ایشان در قرن دوم شافعی هم گفت استصحاب حجت است و مالک هم وسط است، مالک بین شافعی و ابوحنیفه است.

مالک هم اگر این نقل درست باشد استصحاب را حجت نمی داند، با ورود روایت ایشان گفته روایت را بر مورد خودش حمل می کنیم روشن شد؟

از آن طرف هم خدمتتان عرض کردیم تدریجا در میان اهل سنت این قاعده جا افتاد که ظن حجت است، اسم ظن را گاهی اجتهاد می گذاشتند گاهی تحری می گذاشتند، این تحری و ظن حجت است. یواش یواش از قرن های بعد گفتند اگر ظن حجت بود پس علم به طریق اولی حجت است، لذا علم در کلمات آن ها حجیتش مفروغ عنه گرفته شده که منشا شد که آقایان بعدی ما خیال کنند حجیتش ذاتی است. نه حجیتش ذاتی نیست. علی ای حال آن وقت وقتی این ذهنیت آمد که ظن حجت است خب گفتند استصحاب لا اقل ظن می آورد که، مثلا دیروز این زنده بود ما امروز تردید می کنیم که این زنده است، نه این که مرده باشد، دقت کردید منشا از کجا پیدا شد؟ آن ذهنیت، آن وقت ظن را هم عرض کردم در بعضی از عبارات یک مقدار ترجیح یک طرف است، مثل این که ما در باب قبله ظن پیش ما حجت است، در باب قبله که ظن پیش ما یا یتحری حجت است به این معنا حجت است که اگر شما گفتید ۴۲ درصد قبله این جاست، ۳۸ درصد قبله این ور است مثلا ۲۰ درصد قبله این ور است، می گویند همین که ۴۲ درصد شد دو درصد زیادی شد با این که نصف پنجاه درصد است معذک شما رو به این طرف نماز بخوان، همین که دو درصد، سه درصد زیاد شد همان قبله شماست رو به آن قبله نماز بخوان، این اسمش تحری است. خب طبیعتا در باب استصحاب تحری به این معنا وجود دارد که، خب نمی شود انکار کرد.

.....

دو ساعت قبل وضو داشتم حالا لااقل اگر تردید هم باشد و لذا خوب دقت بکنید این شک و یقین این طوری است، اگر تردیدی پیدا کرد لذا طبق این تصویر اگر شد شک شامل ظن غیر معتبر هم خواهد شد دیگه، همان جور که این آقایان گفتند چون آن آقایانی که استصحاب را حجت کردند مرادشان از استصحاب این بود که ما ولو یک ترجیح مائی می دهیم به طبق حالت سابقه، پس این حجت است و لذا هم مثل ابوحنیفه می گوید برای این ترجیح دلیلی نداریم، دلیلی بر حجیتش نداریم. ببینید چه شد، من دارم از قرن اول برایتان شروع کردم تا زمان ما. مال شیعه را گفتیم، مال دنیای اسلام را هم بگویم، تامل می کنید چطور از قرن اول آمد؟ طبعا بعد ها آمدند کلمه ظن را بکار بردند. آن وقت وقتی کلمه ظن بکار برده شد آمدند توجیه بکنند که این ظن چرا پیدا می شود، دقت بکنید! چون ظن تعامل شما با واقع است، چرا این ظن پیدا می شود؟ گفتند به خاطر این که سابقا این جور بود انسان ترجیح می دهد بقای آن را، گفتند آمدیم نگاه کردیم استقرا کردیم به قول امروزی ما، مثلا صد مورد که ما یقین داشتیم و بعد شک کردیم نود درصدش هنوز حالت سابقه دارد، ببینید این چه شد؟ این غیر از آن است، نود درصدش آمدیم حالت سابقه را دیدیم باقی است. ببینید این مبنی بر یک نوع آمارگیری و یک نوع مسئله شمردن و حالات سابقه را دیدن است و ظن به واقع یعنی دقیقا مثل خبر واحد شد. اگر خبر ثقه آمد به شما گفت چنین چیزی شده چطور شما مثلا نود درصد می بینید که واقع است، این جا هم نود درصد حالت سابقه باقی بود. این ها را البته ما کاملا در همان اوائل استصحاب با یک توضیحات بیشتری عرض کردیم.

می خواهم بگویم این کیفیت این کاری که در این مدت شد این بود و لذا مرحوم آقای خوئی مثلا می گویند استصحاب از باب ظن حجت باشد یک جور تعریف دارد، استصحاب از باب اخبار حجت باشد، باب اخبار که این در میان شیعه آمد، در میان اهل سنت چون دو تا خبری که دال بر استصحاب باشد نداشتند، با قیاس درستش کردند، خود قیاس یک نوع ظن است، خود قیاس یک نوع ترجیح است، عرض کردم، توضیحاتش را عرض کردم قیاس حقیقتش این بود که اگر موضوعی پیدا شد که حکم نداشت در شریعت نگاه می کنیم موضوع های مشابه این، نزدیک این را پیدا می کنیم. فرض کنید سه تا، چهار تا، ببینیم این به این یکی بیشتر مشابهت دارد،

بینید: ظن، ترجیح، احرار، اجتهاد، این به این یکی بیشتر شباهت دارد به آن ملحقش می کردیم. این اسمش اجتهاد بود، این اسمش ظن بود، این اسمش قیاس بود، این اسمش تحری بود.

پرسش: دلیلش چیست؟

آیت الله مددی: دلیلش را هم من عرض کردم اهل سنت اول عمل کردند بعد دنبال دلیل افتادند، دلیلش عمر بود، عمر این کار را کرد این ها هم قبول کردند. بعد افتادند فاعتبروا یا اولی الالباب، بعد حدیث پیدا کردند. اجماع را اول عمر مطرح کرد بعد دنبال دلیل افتادند که لا تجتمع امتی علی الضلال مثلا. پس این خلاصه بحث و ما در مباحث اجماع مفصل این را توضیح دادیم، متأسفانه اهل سنت خودشان هم ملتفت نیستند، اول به اجماع عمل کردند بعد دنبال دلیل افتادند نه این که اول پیغمبر بگوید ایها الناس من دارم فوت می کنم بعد از من هر مسئله ای را که علمایتان اجماع کردند این حجت است، این را شما قیاس بکنید، نیست، همچنین چیزی ندارند.

عرض کردم اولین کسی که هم اجماع و هم قیاس را در دنیای اسلام آورد عمر است، ابوبکر هم ازش رای و این ها نقل شده لکنک چون هم دورانش کم بود هم اطلاعات کم بود خیلی منعکس نشد، زمان عمر چون ابتلائات زیاد شد و دنیای اسلام توسعه پیدا کرد مجبور بودند با این کار ها یک مقداری درستش بکنند، از آن ور هم در خانه وصایت را بسته بودند دیگه راه دیگری أمامشان نبود، یا با اجماع باید درستش می کردند یا با قیاس، وقتی از راه وصایت چون عرض کردم وصایت در لغت، اصل وصی مثل وصل است یعنی چسبیدن، این که امیرالمومنین عنوان وصی را داشت یعنی ایشان اتصال به رسول الله است، وصل به همین رسول الله است و لذا هم اگر دقت بکنید این هم از الطاف الهی است، در هیچ مصدری این هایی که من دیدم ادعا نکردند اوصی رسول الله الی ابی بکر یا الی عمر. دارند که مثلا پیغمبر اوصاف امام بعدی خودشان را گفتند به ابوبکر مثلا، اوصاف خلیفه بعدی را گرفتند یا اشاراتی دارند که ابوبکر خلیفه است اما تعبیر وصی که پیغمبر فرموده باشند تو وصی من هستی چنین چیزی را حتی جعلاً هم نقل نکردند چون می دانستند اگر بگویند دروغ است، خیلی دروغ آشکاری است در صورتی که لفظ وصی از الفاظ خاص امیرالمومنین است. ابن ابی

.....
الحدید هم می نویسد، می گوید شکی نیست عنوان وصی جز القاب حضرت امیر است، به حضرت امیر وصی می گفتند لکن ایشان می گوید وصی در اموال و ودیعه هایی که پیش پیغمبر بود نه وصایت در امامت و اداره جامعه.

پس بنابراین وقتی آن راه بسته شد طبیعتاً این راه باز می شود، این سرش این بود. پس بنابراین تا این جا یک مقدار روشن شد، البته هنوز هم مطلب یکم دیگه ادامه دارد، ظاهراً آن، آن وقت در کلمات اصحاب چون مشکل به اخباری ها برخوردند و این استصحاب با این مقدارش خب مشکل دارد دیگه، حالا شاید روایتی که در حدث باشد و یکی هم در شک در رکعات، شیعه که قائل به قیاس نبود. بعد هم اصلاً این متعارف علمای شیعه نبود. کتب علمای شیعه هست دیگه، کتاب سید مرتضی هست، شیخ طوسی هست، به این احادیث تمسک نکردند، بعد هم این احادیث خودش که توش لفظ لا تنقض دارد تماماً در شبهات موضوعیه است، هیچ کدام در شبهات حکمیه نبود. بعدش هم در شبهات حکمیه که از اهل بیت روایت داریم بعضی هایش طبق استصحاب است و بعضی هایش ضد استصحاب است.

لذا طبیعتاً اخباری ها از این راه حمله کردند که شما استصحاب را به شبهات موضوعیه بزنید، به درد شبهات موضوعیه نمی خورد. در حقیقت این سه قرن بعد از مرحوم وحید بهبهانی فعالیتی شد که استصحاب را تعمیم بدهند و شامل شبهات حکمیه هم بشود که عرض کردیم مرحوم آقای خوئی هم باز در این جا مطابق اخباری ها شدند، البته نه به معنایی که اخباری ها می گویند، به عنوان تعارض در شبهات حکمیه قبول نکرده است.

ما هم گفتیم جهات مختلفی است، هم آن جهاتی که اخباری ها ادعای انصراف کردند و هم آن جهاتی که خودمان در ذهنمان بود عرض کردیم شامل شبهات حکمیه نمی شود پس یک بحث راجع به این است، یک بحث این است که امروز گفتیم، ظاهراً بالاخره باید بقیه اش را برای بعد تعطیلات بگذاریم.

یک بحث این است که اصولاً می خواهیم فکر بکنیم استصحاب در میان اصول، چون این بحث را تمام نکردیم، استصحاب در میان اصول به قول امروزی های ما یک حالت سحرآمیز دارد یعنی یک مشکل دارد، استصحاب کلاً یک مشکل دارد یعنی اگر این بخواهد

حل بشود با این قواعدی که ما گذاشتیم مشکل است حل بشود، چرا؟ چون اصول طبیعتا اصول عملیه یک ملاکات خاص خودش را دارد مثلا می گوید اگر شک در طهارت دارید این طاهر است، یا می گوید شک در حلیت و حرمت کردید این حلال است یا به عکس می گوید شک در حلیت و حرمت کردید احتیاط بکنید حرام است. ببینید این ها همه آن حرمت یا اگر شک کردید در این گوشت از بازار مسلمان ها بگو مذکی، ببینید بگو مذکی، تذکیه شده. اصول عملیه طبیعتا دارای یک خصلت مشترکی هستند و آن خصلت مشترک این است که یک نقطه ای را دارد، شک در عمل کردی بگو صحیح است، ببینید بگو صحیح است. شک در وجود جز کردید در اثنای عمل رد شدید بگویید واقع شده، قاعده تجاوز، واقع شده، بلی قد رکعت. استصحاب فقط نظرش به حالت سابقه است، حالت سابقه ممکن است تذکیه باشد، ممکن است عدم تذکیه باشد، ممکن است طهارت باشد، ممکن است نجاست باشد، ممکن است حیات باشد، ممکن است مسئله مثلا طلاق باشد، ممکن است جدایی باشد یعنی این که شما به حالت، این حالت سابقه یک عنوان انتزاعی است که خودش دارای ملاک نیست، دقت کردید؟ این سحر آمیز بودن استصحاب مال این است. شما در جاهای دیگر چه می گوئید؟ می گوئید طاهر است، می گوئیم مذکی است، استصحاب این مشکل را دارد یعنی یک مشکلی که در باب استصحاب است این نکته این که شما می خواهید طبق حالت سابقه، خب حالت سابقه مختلف است، گاهی طهارت است، خب فرض کنید تسهیل است، گاهی نجاست است تشدید است، به قول آقایان اصول ترخیصی و غیر ترخیصی، الزامی و غیر الزامی. اصالة الطهارة را الزامی می دانند استصحاب طهارت را ترخیصی می دانند. استصحاب نجاست را الزامی. گاهی حکم الزامی است، گاهی حکم ترخیصی است، گاهی تشدید است گاهی ضعیف است، خب این خیلی مشکل است، دقت کردید؟ آن چه که در باب استصحاب وجود دارد چون اخذ به حالت سابقه است، رجوع به حالت سابقه است این برای خودش تولید مشکل کرده. این را من الان عرض کردم که دو هفته روی آن فکر بکنید اصلا این چه نکته ای ممکن است داشته باشد برای تعبد به او؟ اصلا نکته اش چیست؟ حالا می خواهد باب ظن باشد که از بعضی کلمات اهل سنت، بیشتر از بعضی استفاده می شود یا باب اخبار. مثلا علما گفتند باب اخبار، تعبد، تعبد صرف. آن وقت از آن ور هم یک برنامه ای دارند که این تعبد ها را باید بگوییم درجه ای از معقولیت هم داشته باشد، حالا تعبدش را یکمی توسعه بدهد به

قضیه، این تعقل این که شما به حالت سابقه بگویید، این حالت سابقه چه ملاکی دارد. چه نکته ای دارد حالت سابقه؟ بگو شما عمل صحیح است این نکته دارد صحت، بگو گوشت مذکی است این نکته دارد، بگو این لباس پاک است، این ها همه نکته دارند. یکی هم قاعده قرعه. اگر قاعده قرعه هم ثابت شد آن هم نکته ندارد چون می گوید قرعه به هر چه خورد، قرعه کردی حرام است، قرعه کردی حلال است، آن هم نکته ندارد مثلاً قاعده ید، اگر دیدیم تصرف می کنند پس ایشان مالک است، خب این نکته دارد قاعده ید، اثبات ملکیت، اثبات طهارت اما شما بگو حالت سابقه، این حالت سابقه چه ملاکی دارد؟ سابقاً جدا بودند آیا جدیداً ازدواج کردند یا نه؟ اصل عدم ازدواج است، سابقاً این ها ازدواج نکردند حالا ازدواج کردند، سابقاً زوجیت بود حالا شک است اصل بقای زوجیت، این اصالة البقاء این بقاء چه نکته فنی دارد؟

پرسش: یعنی باید عقلائی باشد؟

آیت الله مددی: ریشه هایش که باید عقلائی باشد، از آن ور هم ما هم استصحاب را ریشه هایش را عقلائی می دانیم.

پرسش: یعنی تعبدی محض این جا نداریم؟

آیت الله مددی: ببینید قاعدتاً این طور است، ریشه ها عقلائی است تعبد می آید محدودش می کند، عادتاً این طور است، روشن شد؟ پرسش: عقلاً هم با وجود یقین اخذ به شک نمی کنند

آیت الله مددی: می دانم، یقین لا یزول بالشک، حالا چون بعد هم عرض میکنم مثلاً در کتاب سیوطی برای یقین لا یزول بالشک هشت تا قاعده درآورده یکیش هم اصالة الحقيقة، اصلاً آن یقین لا یزول بالشک است، استصحاب یکی از مصادیقش گرفتند مثلاً شما بگویید لفظ عام معنای حقیقی دارد، می گوئیم معنای حقیقی می شود یقین، آیا در این جا اراده مجاز کرده؟ این می شود شک داریم که مجاز است یا نه، می گوید لا ینقض الیقین بالشک، حتی اصالة الحقيقة را هم مصداق لا ینقض الیقین بالشک گرفتند، این یک.

بعد این یقین چه نکته ای دارد؟ یقین یک حالت ادراکی است تردید پیدا شد از بین رفت، چه نکته ای دارد؟ خود حالت ادراکی چون حالات ادراکی قائم به نفسند. این چه نکته ای دارد، این غیر از مذکی است، این غیر از این است که بگوییم گوشت طاهر است، این

غیر از این است که بگوییم گوشت مذکی است، این غیر از این است که بگوییم این آقا مالک است، شما می گوئید یقینت را نگه دار، خیلی خب و لذا مالک هم می گوید اگر شک کردی که مثلاً حدیثی صادر شد یا نه، نماز نخوان، برو وضو بگیر نماز بخوان چون گفت لا صلوة إلا بطهور، باید تحصیل طهارت بکنی، بدون تحصیل طهارت نمی شود. می گوید روایت پیغمبر است، می گوید روایت پیغمبر در اثنای نماز است، خارج از نماز که نیامده است. تصور بکنید! من می خواهم برایتان تصور بشود در این ۱۴۰۰ سال این بحث استصحاب مثل یک گردابی است در دریای معارف حوزوی ما، یک گردابی شده، همین جور می کشد و این حدود کارش مشکل شده. من فکر می کنم یکی از مشکلات باب استصحاب در حقیقت این بود که خود یقین، حالا شما روی یقین حساب می کنید حالا خود یقین چه ارزشی دارد؟ شما شک کردید خب یقینتان متزلزل می شود یا مثلاً حالت سابقه، حالت سابقه چه ارزشی دارد؟ پرسش: چرا غالباً به این حالت سابقه عمل می کنند؟

آیت الله مددی: عرف مردم این طوری است باید بگوییم نکته ای که در باب اصول است نیست، حتماً نکته ادراکی است یعنی وقتی آن حالت سابقه را دیدند طبق آن می مانند، عرض کردم بعضی ها این قدر توسعه دادند که به حیوانات هم رسیدند، گفتند حیوانات هم می مانند که یک امر غریزی بود. لذا کار مهمی که اگر خداوند متعال توفیق بدهد باید در بحث استصحاب روشن بشود این هاست نه این تنبیهاتی که برداشتند نوشتند. این اصل مبحث برایتان وجدانی روشن بشود و ببینید چطور می توانید تصمیم گیری بکنید.

دیگه امروز هم وقت ده دقیقه زیادی رفت، بالاخره بعد از تعطیلات هم باید این بحث را داشت چون این خلاصه کل اباحت این یکی دو سال اخیر ماست که در استصحاب گفتیم، این را باید خوب جمع و جور بکنیم و خوب خودتان حلاجی بکنید تا برای خودتان هضم بشود که نکته چیست، چه نکته ای دارد؟